

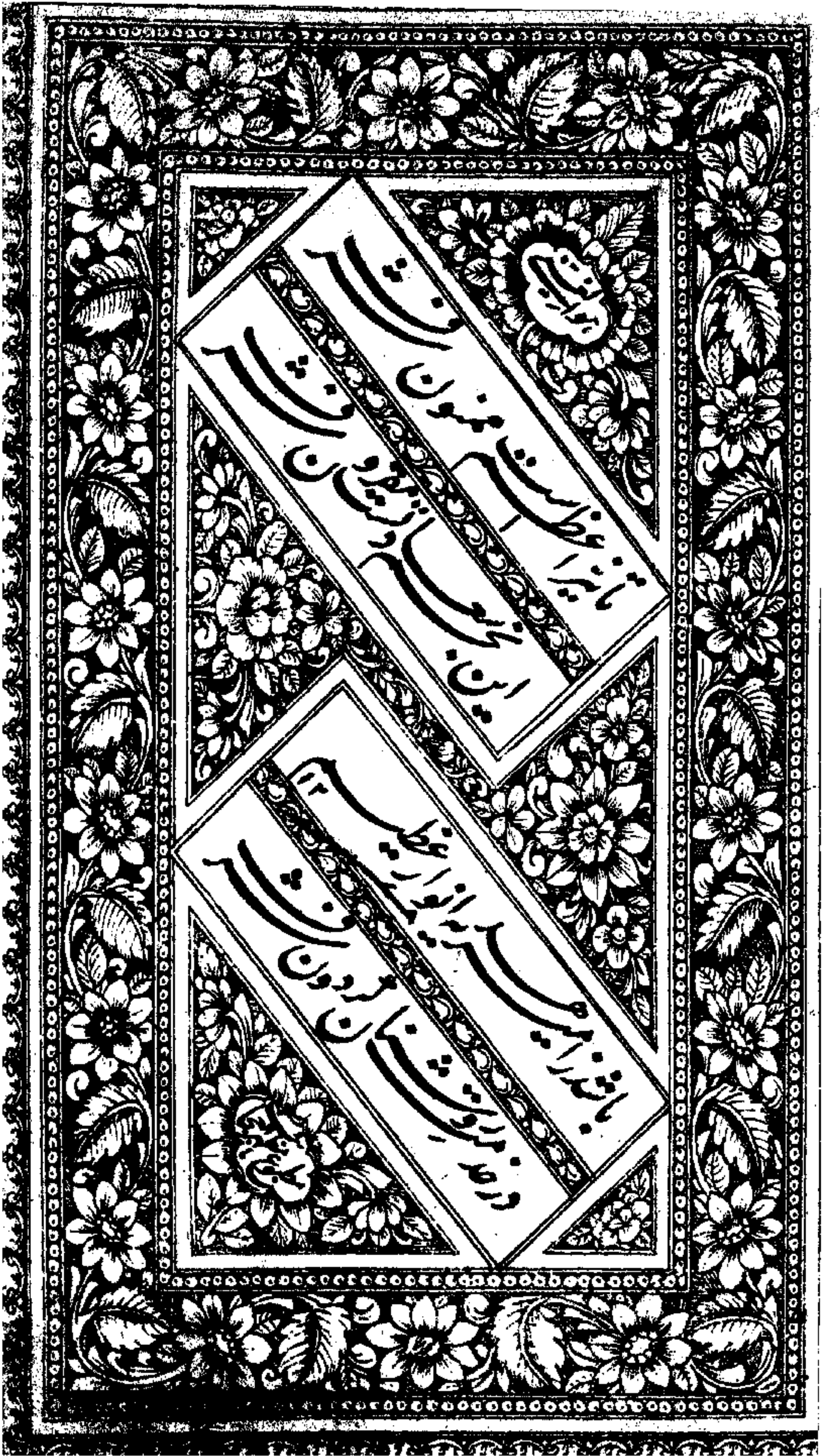
کتاب التفسیر فی تفسیر القرآن العظیم

رساله مولانا امیر کبیر کورستان سخن اسکندر عظیم و منیر عالم الکتاب رفیع المصنف
ناظم حقائق پژوهنده منبع الکلام مخترع امامت مباحث مبدع عالم بیستین جامع کمال
وفضائل کتب قرآن المانی المرحوم بالهدی والفاخر والعرفان التوفیق جناب عظمیت
آب بولی محمد عبدالغنی خان بهادر الخالص بهیبه آدام الله فریضه موهوبه

تفسیر القرآن العظیم

در شرح قصیده نفیثه عاظمه و در اعراضات مهمله باطله محمویه بر دلائل علوم مقبول
منقول بعضی آیات و اخبار و صرف و نحو و لغت و معانی و اصول مستنده
بدرخط و موهوب امیر کبیر جناب عالم اکرم و فضلاء عظام از اهل مدین و سید عالم پوری قاهر
و شانی و موهوب نجالد و غیره تحریر و تمام شده نیاز آفرین بهیبه شهاب الدین عقی مشرف

در مطبعه مطابع التجار علی رضا در کربلا طبع کرد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي علم بالقلم علم الإنسان ما لم يعلم والصلوة والسلام
 على رسوله الأجل الأَعْظَمِ أَفْعَى الْعَرَبِ وَالْعَمِّ الدَّائِمِ جَوَامِعِ الْكَلِمِ
 مُحَمَّدٍ شَفِيعِ الْأَمَمِ وَعَلَى آلِهِ ذَوِي الْعَدْلِ وَالْكَرَمِ وَصَحْبِهِ صَلَاحِ
 السَّيْفِ الْقَلَمِ أَمَا بَعْدُ زَاوِيَةٌ شَيْنٌ يُخْبِرُ بِبَابِ فَضْلِ وَكَمَالِ وَخَوْشِيهِنِ خَيْرِ
 اصْحَابِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ عَبْدِ الْعَسَى التَّمَلُّصِي أَمِيرِ غُفَرِ لِقَدِيرِ بْنِ سَكَنْدَرِ
 بِبَابِ رُبُورِ رِضْوَانِهِ وَفَضْلِ ضَمَائِرِ خَوْشِيهِ نَظَائِرِ وَشَوْشِ طَبَعَانِ مَعْنَى مَعْنَى وَفِيهِ سَجَانِ نَصْفِ
 أَيْنِ مِثْرٍ وَتَكْرِيهِشِ أَيْنِ مَطَابِقِ مَضْرُوبِ بَابِ مِثْرٍ مَوْلَانِ عَالَمِ الْأَنْبِيَاءِ كَمَالَاتِ بُوْدِهِ
 طَوْلِ صِفَتِ بَلْبِ مَعَالَاتِ بُوْدِهِ تَاوَرَسِ مَعْنَى نَطْقِ وَشَوْشِ نَكْنِي وَنَحْصِلِ كَمَالِ
 مَعَالَاتِ بُوْدِهِ شَمْعِ مَكْرٍ قَصِيدِهِ عَرَبِيَّةً نَمْتِيهِ وَرَبْرُومِ صِفَتِ حُرُوفِهَا طَوْلِ سُوْخْتِهِ بُوْدِهِ

و از لوازم برکات نعت سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم است و خواننده
 از آنجا که در نعت با و کون و فساد نشد و خدا و موجب سرگرا نیامست و شرار
 بجنب و پندار برق کسرا یا شیوه شور و خرد اینها غلام احمد صاحب طالب العلم بهشتی
 مار حسد و مناسف قصیده نعتیه را مورد اعتراضات و ایهه ساخت و بیابان اتصال
 افتخار عارض بلقب معترف با شستبار اعظمین نام برد و اخت بعد کسری این اقوال است
 بعضی اجابت یک رنگ توفی آنگ شرح قصیده مزبوره بوضع محاورات و تفسیر لغات
 و تخریر ترکیب و قواعد و احایب فوائد باین بین ترتیب و ادم و زوایع اعتراضات
 و تفسیر جوابات آن بدلائل مستحبه احادیث نبویه و آیات قرآنی و مسائل بیطرف
 و نحو لغت و اصول و معانی بوجه متعدد و طرق متفرقه نموده است انوار عظیم
 در شرح قصیده نعت رسول کریم نهادم هر گاه چهل طای فلک اشتباه بلند
 مقدار از فضیلهای مراسم و دیگر امصار آنرا بعین قدر و انصاف ملاحظه فرمودند
 بخر عبارت که اکب تنویر و ثبت موید ثوابت نظیر از راه و فور کرم و الطاف
 سنگانه افزونی این ایوان قیغ البیان نمودند رساله را بحضور لایع التور فضائل تنویر
 بندگان عالی حضرت ذواب امیر ملت عظیم جاه سراج الامم امده اللک اسد الدوله
 غلام محمد علیخان بهادری و القار جنگ مد ظله العالی المتعالی گذرانیدم و حسب

۱۲۸

در افتشانی حکیم جهان مطلع حضور معظم الیه برای بدین روشن مزاجان زمان و بزنگا
رفتشان بجزوه گاه و انطباع رسانیدیم و الحمد لله علی ذلک

قال في القصيد

اکمل الذمیر اجلا کرم کرسواں کرم لاکرم بزرگیش است
اکمل الذمیر خیر مقدم است و آنجل کرم خیر ثانی یا خیر مبتدا محذوف که بواسطه
و کلام برای ابتدا و رسول با متعلق آن بود و صفت و مکر صفت و کلام لا اتم جار معنی
ال کما فی قوله تعالی یا اربک و حی لها ای الیها و کفوله عن
شانه کل بحر ی کاجل ستمی ای الی اجل و اتم جمع است مجرور و جار
یا مجرور متعلق بر رسول و آن با صفت و متعلق مبتدا و خبر جمله اسمیه ابتدائیه

قول المعترض

در مصرع اول اکمل الذمیر منافی مدح محذوف

است می باید که اکمل الكل بنویسد **اقول** از عاده معترض منافی لغت و
قانون عربیست چه در بعضی روزگار و راز و همیشه آند کذا فی الصراح و القا

نزد زمانه موجود و وقال الله تعالی هل انی علی الانسان جین من الذمیر
لم یکن شیئا مذکور او فی الحدیث لانسوا الذمیر و در شرح

مصرع قصیده برده و البحر فی کرم و الذمیر و هم شارحش قاضی افغانی

علیها نصاب قدس سره الدیر از زمان مطلق نوشته علاوه اینکه لام تعریف برای

جنس و نفس صفت مطلقه می آید نحو الرجل خیر من المرأة ای جنس الرجل

خیر من جنس المرأة و برای استغراق نیز که شمول آن در ضمن جمیع افراد

بود نحو عالم الغیب الشهادة ای عالم کل غیب شهادة و گاهی مؤن

مضاف باشد نحو العاقبة للمتقین ای حسن العاقبة و گاهی مؤن مضاف

الیها کافی للصلوة علی رسولہ ای صلوة الله پس معنی اکمل الدیر اکمل

کل در هر میشود و از اینجا که معنی عموم گوش پوش محترض نرسیده الدیر را عصر خاص قرار

داوه بخوبی تبدیل الدیر که طرف کل کلمات است بلفظ کل بزوده فلان معنی

للتعرض هم سنا و همچنین کمال عصر در معنی زیرا که عصر با دهر تراوف و اروق

در مصرع ثانی صلوة تکریم که متعدی بنفسه است بلام آورده این هم خلاف محاوره و

غلط است **اقول** چون سابقا مذکور شد که لام لام متعلق برسول است

پس لفظ تکریم که متعدی بنفسه است علی حاله ماند و لام سبب بون لام آن معنی الی ان

تکرید بکار از تعلقات ضروری رسول و مکمل معنی آنست فافهم **قال طلاع**

الله ما اطاع له و سلم الهم کوله سلم الطوع فرمان برداری کردن

طاع بطوع کفالت بقول و وصلتہ باللام کذا فی المصراح و ما

رسوله یعنی من کما قال تعالی والتما و ما بینها و الارض ما لمحها

و نفس ما سوتها فاما فی الثلاثة یعنی هر یک در فی الجلالین

و غیره و اطاع من الاطاعة یعنی طاع نیز متعدی است کذا فی لغت

و غیره و درین معنی اتباع مضمون آیه کریمه و من یطع الرسول فقد اطاع

الله کرده شد و سلم از سلامتی بی گزند شدن در مانی یا قن از باب علی معنی

خود جزای مقدم و الهم منصوب بنوع خافض و این بیشتر است در کلام عرب

خوفه تعالی لا تعدن لهم صراطا مستقیما ای علی صراط

و لو حرف شرط و له یعنی علیه سلم و تعدیش از جهت ظرفیت و الظرف

ما یوسع فیها ما لا یتوسع فی غیره و فصل در لو و فعل دخول با جابز

است بدلیل قول جل جلاله و لو انتم تعلمون و این مصرع مقسوم

از مضمون حدیث من عسرت علی حیاة فلیکن بالصلاة علی

فانما تکشف لهم و الحدیث علی القول یتزاد فی الصلاة

و السلام و در هر دو مصرع صفت اشتقاق است چه طاع و اطاع و در

مصرع اول و سلم و سلم و در مصرع ثانی نحو الاشتقاق اند قی

بجای لفظ اطاع له اطاعة بلا واسطه لام می باید چه که اطاع متعدی

بنفسی آید نه بواسطه صرف بر خیا نه قوله تعالی اَطِيعُوا اللَّهَ وَاَطِيعُوا

الرَّسُولَ الخ بزبان ولس بین است **اقول** اطاع بمعنى طاع كاد

بمعنی جی بنا بر موافقت و مصدر آن اطاعه نیز متعدی است همچو طوع که

صله آن بالام است کما مر تیس چون متضمن معنی طاعتی شد صله آن بالام روگرو

موافقه لیس در و ابود که لام زائد باشد چنانکه ورد ف لکم ای رد فک

پس اطاع له بمعنی اطاعه است و گاهی لام جار برای تخمین کلام یا رعایت صحیح و درین

آیه لَانَ اللام من جر و فلان زیادتی جمعها قولش لایوم تنسأه کما

فی قوله عز شانه یَسْبِحُ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ ای یسبح الله فاللام

زائده کذا فی الجلالین **قال** اسمها وورد ماسوا لله ورسول

الاسلام حکم الحکم اسمها مبتداء وورد ماسوا لله خبر آن حکم

الحکم مبتدأ و خبر و رأس لاسلام خبر مقدم و درین مصرع نسیج بانست که بجا نرفیام

بدن بی سر نمی تواند شد قیام اسلام نیز بی حکم حکم دی صلی الله علیه وسلم که بنزد

آنست نتواند شد **قول** تخصیصی شافی مقام مدح باشد چرا که ازین لازم آید که

نام مبارک و در ماسوی ماسوی الله باشد حال آنکه حق سبحانه تعالی ذکر است هرگز

را که ذکر حق میکند چنانچه آیه فا ذکر و ذی ذکر کم بان نامی است و سر و عالم

صلی اللہ علیہ وسلم ذکر اسم من بدعت و شدت کثرت آنست که در یاد آن سرور عالم صلی اللہ

علیه وسلم نماید و این کلمه و مَلَائِكَةُ يَسْلُوْنَ عَلَى النَّبِيِّ الرَّحْمَنِ تَبْرِكُ

و یس من است **اقول** و زد و رفت باره از خواندن و روزی

و وظیفه هر روزه و جز آن یقال قرأت وردی حتی الدعاء بخلاف

ذکر که جنبش یاد گرفتن یاد آوردن یاد دادن آمد کدافی لصراح و الغیاب

و غیر هما معنی یاد کردن یاد کردن و بی الطاعة ای اطیعونی

اذکرکم بالتوازی ای عنکم و ارحمکم کدافی تفسیر الکشاف و

المبارک قال فی الجلالین فاذا ذکر و بی بالصلوة و التسبیح و نحو

اذکرکم قبل غناء اجازیم استعی و سئل کلمه متعلق علیه قهری است که ضعیف

خالی اصغرات مخوفی نمودن کفر است زهی جسارت معترض که از راه حسد و کینه

و زور اباد که فعل لسان خصمه بود علی القول است از صفات خالی جمل و ملاقر

و او در کفر صریح افتاد و بعد از آن معنی یاد کردن و بی اذکرکم را بر خلاف

تجاسیر معنی در زور و او تحریف معنی آیه قرآنی با وصف تندیدات بقطعی سبل

نکستند تا خدا ذنا الله منه چه از عبارتش آید و زد و ذکر صریح میگردد و در

و یس من است ذکر سبوق نشود و آیه ان الله و مَلَائِكَةُ يَسْلُوْنَ عَلَى النَّبِيِّ

بخار است برود و فرستادن بر بنی مختار علی الصلوة و السلام و اظهار و جوبان

کافرا اهل اسلام اللهم صل علی محمد و آله مدد مکارم و صل علی ذوال

و رد قول ما سوا که بالف نوشته شده می آید که بصورت یامر تو م کرده و اقول

سوی بسنی غیرت بقال فیها سوی کرضی و سوی کهدی و سواد

کسما و سواد کبناء کذا فی التصحیح و الفوائد الضیاعیه و کوفین

سوی را بسبب متضمن بودن بر معنی الازاسای بنیات شمرده اند و رسم الخط اهم معنی بصورت

الف است چون اذ اوانا کما فی التصحیح فعليه الرجوع الی المطولات

و يمكن ايضا يكون سواد بالمد کما من وقد الف ثانی را که تاخرین بصورت

مین ابتری نویسد نمی نویسد و بعضی برود و در بصورت الف می نگارند پس الف تعریف

اسم جلاله بسبب اتصال ساقط شد و الف ثانی حرکت فتح یافت برای خفت و رفع

تغای ساکنین یا نصب بنا بر ظرفیت و حرکت های اسم جلاله ساقط گشت و

هكذا صورته اسمها و زد ما سوا الله فلا اشکال قال حامد

الله انما احد و هو محمود کمال العالم کمال الله مسلك الاسلام

وله کل من سل کرمة حکم العنصر کل الهمر و له علم العلوم اعتم

حکم جمع حکمت ایضا الیه بود و کل آکیدان توین کل عرض مضاف الیه ای کل

معمول است که در این کتاب در بعضی مواضع کلماتی را که در بعضی نسخ حذف شده است در حاشیه درج کرده اند تا در صورت لزوم بتوان به آنها رجوع کرد و در بعضی مواضع نیز کلماتی را که در بعضی نسخ درج شده است در حاشیه درج کرده اند تا در صورت لزوم بتوان به آنها رجوع کرد و در بعضی مواضع نیز کلماتی را که در بعضی نسخ درج شده است در حاشیه درج کرده اند تا در صورت لزوم بتوان به آنها رجوع کرد

واحدة منها وفي الصراح كل وبعض عرفان بلا الف ولام وفيها

مع الاضافة اذ صفت ولم تصف انتهي ونوكد بانا كيد مبتدا والهم ماض

از الهام بمعنى رول افكندن خداي تعالی از حقيقت هر چیزی و ضمير مستتر راجع بسوی

الله و ضمير منصوب بظرف آن سرور صلى الله عليه وسلم يا سوي حكم و در صورت

اخر تذکیر ش با اعتبار مضاف اليه بالفظ كل و فعل با فاعل و مفعول جمله گر دیده خبر مبتدا

وله ای للنبی صلعم متعلق بعلم که فعل ضمیست از تعلیم متعدی بیده مفعول مانند عملت

و ضميرش راجع بسوی الله و العلوم مفعول اول و آعم مفعول ثانی ای اعلم

کل و اجمعه و چنین معلما بعد از تعدیه آن بسوی مفعولین در کلام عرب بیشتر

خوفان علمتموه لخلقا قاللتاديبه حسيبه و نحو علمني شيئا لله و

كقولهم ما علمت شيئا دليلا لاهلاك النفوس لا الفراق كما

والكتب المتداولة **قول** حكم العصريه منافي مع مدوح است که بگفتا

عصر تخصیص کرده و تخصیص غیر مناسبان مدوح میا **اقول** هرگاه لفظ

حکم و عصر بلحاظ معنی عام است و جمع بودن حکم و الف و لام جنسی العصر مقتضی عموم تخصیص

که غیر مناسب قرار داده مشهور است **قول** و نیز ترجمه حکم بر از ما نموده خلا

لغت است آن **اقول** چون لغت معنی حکم و انش حقیقتا بر شی است

کافی لصراح وغيره ووافش حقیقتهای هر شیئی من حیث هی ای امر است محقق
 بجز او تعالی را شایسته چکسی بران مطلع نیست الا بوحی و الهام پس ترجمه اش بران نامزد
 هرگز خلاف لغت نبود و آنچه در حاشیه تحت اسم بجای لفظ تاکید لفظ بدل نوشته شده
 بدل غلط استیلاخ است قطع نظر از ان لفظ بدل نه در متن قصیده مرقوم است نه در ترجمه
 و ترجمه اش بجاگی راز را بر تاکید بدون لفظ کل و لالت صریح میکند **فقط قول**

پس له علم العلوم که بصله لام ذکر کرده غلط و خلاف محاوره باشد **اقول**
 جوابش از ترکیب مذکور شرح بود است و نیز اینکه لغت اول علم بود و ضمیر یکدست
 منسوب باشد نه مجرور زیرا که لام در ان اید است بدلیل قوله تعالی **سبح**

لله الایه و سبح لله الایه فاللام زائدة کذا فی الجلالین و قولهم
لای کفی ای یکفیه یا برای تخصیص چون لک نصلی و نیز زیادت لام بر

تعبیر عامل بخرمی باشد کما قال فی وسط النور و لتقویة العامل
الموخر نحو ان کنتم للرؤیا تعبرون ای ان کنتم تعبرون بالرؤیا

و تقدیم مفعول بر فعل برای خصام است چنانکه در ایاک نعبد و ایاک نستعین
ای تمسک بالعبادة و الاستعانة و اینچنین تقدیم را در نحو الفانما ندکفونم

زیدنا علمت قائما زیرا که در صریح برافضل در میان مضمونین واقع گردیده چه الطول

منه خانیق و در ترجمه
 است که با غلط واقع
 بنموده است

مفعول ثانی است و اعم حال از وی و در صحت اینچنین ترکیب برافاده معنی است

قال صعدا لعلم مصعدا لاعلا؛ لسمویر سوله الاعلم؛ صعد

فعل ماضی از شرح معنی منع و حکمی سیوییه عن الخلیل فتح العین و سکونه

لاقتضاء حرف الحلق کشهد و شهد و جاء لازما ایضا

من نصر ینصر لان فعولا بالضم یحی لازما نحو قعد قعود او صعد

صعود **اقول** صعد بفتح عین نوشته است غلط کرده **اقول**

صحت فتح عین آن از شرح بود است **قول** در مصد الا علی اضافه بوصف

سوی صفت **القول** آری اضافه بوصف سوی صفت **اقول**

صفت بسوی بوصف هر دو بنا وین محبت مثل مسجد الجامع و جانب

الغریب و جرد قطیفه و اخلاق قیاب هذا مذهب البصرین

اما کوفیان با رزدارند بلانا وین کدافی الفوائد الضیائیة و المسالك

الیهیة **قول** لفظ اعلی بصورت یا باید نوشت نه بالف چه الفیکه در موضع

رایع یا خامس کلمه افتد از رایع است **اقول** لان سلم هذا مطلقا

زیر که الف رایع یا زائد از آن اگر بعد یافت بصورت خود آید فعل یا اسم غیر علم نحو

احیا و استخیا و صد یا کدافی شرح الشافیه و الغایه و کوفیان

سکون و قد و فعل و قول
انه فعل متعلق بایان
صعد و هو من
فعل و هو من
مصادر و الافعال
اللازمه نحو قعد
قعود او طیس
جلوسه و قصاری

جميع الفات رثالث باشد يا زائد بدل زيا با يا نه بصور الف گارند وما ذلك

الاتيسير الكاتب ولانه القياس هكذا في غاية البيان **قول**

و در مصرع ثانی مرجع ضمیر رسول سابق مذکور است **اقول** هذا خلاف

جسیم و بختان عظیم زیرا که لفظ الله مذکور است در بیت ثانی و ثالث و رابع

و خامس از قصیده و ضمیر رسول راجع است سو همان لفظ صراطه پس کسیکه دیده بصیرت

دارد از مشاهده مرجع آن محروم نخواهد ماند الیه المرجع و المأب و جابا

بر سیاق کلام نیز میسر و چنانکه در شرح طایر جامی گفته او من سیاق الکلام کقول

تعالی و لا بویه لكل واحد منهما السدس لانه لما تقدم

ذکر المیراث دل علی ان ثمة مورثا فکانه تقدم ذکره معنی

انتهی و در آیه کریمه اعدوا له اقرب للتقوی مرجع بود دل است که

از اعدوا اعتبار میشود و هذا هو الظاهر **قال** کز لما کلام الحکماء

حکماء الکرام صراحة **قول** بر لفظ لا فعل آن مقدم

نیشود بلکه فعل لما عند وجود القرینه گاهی محذوف میشود و الخ **اقول** فعل

مخول لما صنیه نیز گاهی محذوف با بقرینه کافی المسالك الیه مستع

اقول لعبد الله لما سقاءنا؛ ونحن بواد عبد شمس هاشم؛

چنانکه فعل دخول لما جازمه نحو شارفت لمدينة ولما اي لما اوظلها وانما خبر

تقديم فعل است وبعدها كان ائده مقدر نحو القس ولو خانما من حديدا

ولو كان خانما وذلك كثير بعد لو وان الشرطيتين ولما يقا

عليه لتضمن معنى الشرط وفي الوسيط منها لما بمعنى حين قيل

بمعنى اذ لاضافتها الى الجمل واختصاصها بالماضي وتستعمل استعما

الشرط والجزاء انتهى هرگاه دخول آن بر فعل ماضی ضرورت تقدیر کان

کردید **قول** هرگاه ضمیر راجع سوی حکایت صار و باید گفت **ان** **قول**

ان الفعل اذا اسند الى الجمع المكسر واسم الجنس فيجوز فيه التثنية

فيؤنث على معنى الجماعة ويذكر على معنى الجمع وفي الجمع الصحيح

يجوز ذلك على رأى البصريين لا ضرورة والضرورة تبعه

وعند الكوفيين يجوز تقديم الفاعل فقول علي اثم الزيدان

قام والزيدون قام بالافراد فيها كما في التصريح وغيره چون بنوب

وقين حكاه فاعل مقدم صارت صار واكثر ضروريست فعليه تعلم

ام العلوم وانيها **قول** در حکا واکرام نیز اضافت بوصف سوي است

قول بيان اين معنى در شرح مصدر الاعلى تفصيل کرده شد بظن رجوع اليه و

قال في المطول شعره كان عسرة الشقيق ؛ هو من باب جرد

قطيفة يس كير اور حكيم مطلق فمكنت اندیش عطا فرموده است صحت حکم حکام الکرام

بر و برید است العاقل تكفيه الاشارة **قال** هو داء ماء لؤلؤ الاسرار

هو ما و اء كل ما اسلم ؛ لؤلؤ جمع لؤلؤة بمعنى و انهم و اريد و اسرار جمع سر

راز و ماوی جای بناه کذا فی المصراع والقاموس وغيره **قوله**

و ر آخر لفظ ما و اء همزة غلط است **القول** ماوی اسم ظرفت از ماوی

ماوی همزة الفاء و لفظ مقرون و فی المصراع يقال فيه ماوی الابل

بکسر الواو و سکون الیاء استعی وقد یزاد الالف لمدا لصوادا

کان مضافا الی الیاء المتکلم فیصیر الالف اصلی همزة لوقوعه بعد

الالف لزاندا و يقال ما و ائی پس نظر برین رعایت وزن و جمع با و اء

ماوی مقصور مد و نوشته شد و اینچنین یادت الف جهت رفع ثقلت مثل

انت و الحسن و بنا بر رعایت سجع و قافية و زشت و نظم عرب بیشتر آمده کما

فی قوله تعالی سلاسل و اغلالا و قوله ؛ صبت علی مصانا

لوانها ؛ صبت علی الایام صرن لیلایا ؛ **قال** طلع ساطعا

لوامعة ؛ کمال السما و حال عدم ؛ طلع فعل من ضل و ضل و ضل و ضل و ضل و ضل

عنه و قوله سلاسل و اغلالا و قوله ؛ صبت علی مصانا لوانها ؛ صبت علی الایام صرن لیلایا ؛ قال طلع ساطعا لوامعة ؛ کمال السما و حال عدم ؛ طلع فعل من ضل و ضل و ضل و ضل و ضل و ضل

اقاب وجران ولو اجمع جمع لامه بمعنى انوار من اطراف ضمير راجع است بسواك

صلى الله عليه وسلم و ساطعا حان بمعنى بالاتر و زنده و برآيند **قول** مى بايد که

ساطعه آيد که فاعلش ضمير راجع بسوى جمع ضمير الخ **اقول** تذكير ساطعا باضمار

مرجع ضمير است و تقديرش بغير ورت رعایت وزن يا ساطعا حان باشد از لوازم و العبا

لوامعه ساطعه اما از جهت اسناد بسوى جمع کسر که ضمير است در تانيث تکرار

کامل و بصفت عاظمة ساطعا گفته شد و الا ولى ان يكون ساطعا صفة

المصدر الخذ و فلى طلع طلوعا ساطعا كما فى قوله تعالى وما

ارسلناك الا كفاة اى از سالت كافه پس در بصورت ساطعه گفتن اصلا

لازم نيابد **قول** تشبيه بطلان سوادن خالى از تقصيرشان نبى نيست الخ او

نام نبى كريم عليه الصلوة و التسليم بى تعظيم گرفتن درود و سلام نفرستادن خالى از تقصير

نيست چنانکه سطر ۳ و ۵ صوره اول و در سطر ۴ و ۵ و ۱ و ۲ صفحه دوم

اعتراض ناپذيره خود نام رسول اکرم صلى الله عليه وسلم بى صلوة نگاشته و پروا

تقصيرشان که ازان لازم مى آيد گذشته و تشبيه لوازم با بطلان تقصيرشان نگاشته با

اگر و جوب باشد تا کيد ارسال صلوة ازاى صلوا عليه و سلوا تسليماء

است و مذمت تارک آن در کثير احاديث وارد و كما قال النبى صلى الله عليه

وسلم من ذكرت بيزيد به ولم يصل على صلوة نائمة فليس مني

ولا انا منه الحديث پوشيده سباده تشبيه انوار آنحضرت صلی الله علیه و سلم

سما و حدوث و استلا است فقط از آنکه در حال عدم عالم نور آنحضرت صلی الله علیه و سلم

براقی ظهور و اعتدالی یافت و اثبات آن بحديث كنت نبيا و ادم بين الما و

الطين گرویده پس هر که این خبر گوش هوش او رسیده چگونه نور پاک آنحضرت صلی

الله علیه و سلم پیش وی جلوه گر باشد و محسوس مرنی گردد اگر چه فی الواقع ثابت و متحقق

است گریز نمید بر وز شب پر چشم چشمه آفتاب را چه گناه و دورین است

و به تشبیه طلوع و ظهور است فقط چون زید کالاسد که وجه تشبیه در آن شجاعت

نه تشاکل و مائل و در مختصر معانی آورده مع بدأ الصبح كان غزته هي

بياض في جهة الفرس فوق الدرهم استعيرت لبياض القمر

و در مدارج النبوه و در بیان تشبیه روی شریف با قمر نوشته که تشبیهات با این اشیا

که در صفات آنحضرت علیه السلام ثابت شده بر روش شعرا است بر حسب عرف

و عادت و الا هیچ یکی از کلمات نیست که مساوی و مماثل صفات خلقیه و خلقیه وی

صلی الله علیه و سلم باشد انتهى و مروی عن كعب بن مالك كان رسول

الله صلى الله عليه وسلم اذا ستر استنار وجهه كأنه قطعة

فردین حدیث تشبیه وی مبارک با پاره قرور گشته و در حدیث ابی بکر صدیق رضی
 تشبیه وی شریف بهاله فر واقع شده با آنکه وی شریف سرور انام علیه الصلوٰه و السلام

محمل و ام انوار میداشت و در شرح بیت قصید برده که الزهر فی نرف و البدر فی

شرف و البحر فی کرم و اللّٰهم فی هم ؛ قاضی ارتضا علیخان صاحب

مغفور رقم فرموده که این تشبیهات بحسب تعارف عام برای توضیح بعضی اوصاف بنظر

اعوام اند چنانکه غنی جل مجده نور خود را به مشکاة فیها مصباح تشبیل میدهد و این

تشبیه به از تشبیه از ضروریات تشبیه است و آنچه نسبت روشنی قندیل را با نور رب جل

و اوصاف آن مظهر ام را با این اشیا و تیره فانیه استی جای انصاف است نه موقع اعتساف

و تشبیه افضل کائنات علیه حمل الصلوٰه و التحیات باشکوفه و بدو دریا و زمانه کبریا کی

ازینها لیاقت تشبیه ندارد و او باشد و تشبیه انوار آنحضرت علیه السلام با بلال که اصل

فرد زائد النور است در آغاز لغمان ظهور تقیض شان بیجا بود و تفکر قول **بلال** ترجمه

بلال ماه تمام نموده شد و این نیز غلط محض است **اقول** بلال بالکسر نونا

تشبیه نموده فرم کردنا فی الصراح و از ترجمه واضح میشود که مقصود شاعر از

بلال فرست چه ایرادش نسبت منیع بود **قال** مَالِكِ الْمَلِكِ حَالِ كَا

اسراره ؛ لِسِمَاءِ الْعُلَاكِ كَلِمِ ؛ ازین بیت ابتدای حال معراج بافتن با این کلمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ **قوله** لفظ کلم تعدی بضمون بنفسه مشهور

اقول لفظ کلم اگر چه بیشتر متعدی بنفسه آمده اما گاهی صله آن با حرف جر می

آید نحو قلت به یعنی سخن گفتم با او و قلت لك بمعنى قلت لك و قوله

ع لقد کلم لی لقوم اذ اربوا یا لام و رکلم له زائد باشد چنانکه در علم

گذشت و ایرادش جهت تقدیم مفعول که برای اغراض می باشد کافی مختصر للعا

والتقديم قد يكون لاغراض اخر كجرح الاهتمام والتبرك والاستلذان

و موافقه کلام السامع و ضرورة الشعر و السجع و الفاصلة انتهى

پس چنین تعریفات معترض مشعر نامحاوره و انی دست شعر لو کان

یدری ما المحاوره و ما لشتکی ؛ و لکان لو علم الکلام مکی قال

سأل الواحد رسول العصر و عدل الله مادعاً لآلهم **قوله** بجای

رسول العصر رسول شدنی باید چنانچه رسول العصر مفهوم نمیشود که آنحضرت در زمان سابق

و لاحق الی یوم القیام نیز منصف برساله اند **اقول** معترض کلم از لفظ العصر

زمانه موجود و روزگار مجرود تصور نموده مراحه خلاف لغت است چه عصر بمعنی زمانه

مطلق آمده و علاوه اینکه الف لام استغرافی بودید آن شده همچنانکه تحقیقش در کلم

الدیه گذشت پس هر که فواید حرف تعریف و مدلول عصر را درک نماید بتبدیل

العصر تجزئ کند چرا که تبدیل در صحن فوج میآید و در لفظ موجود قباحتی نیست **قول** این لازم

آید که بالفرض عصر مدوح صفت رسالت هم ازان منفک گردد و نفوذ بالله من هذا

الاعتقاد **اقول** رسول صفت است و عصا یعنی روزگار مطلق مراد

و هر کذا فی القراح والقاموس والف لام دوران برای جنس است یا استغراق

ای رسول جمیع العصر اوکل واحد من العصا پس انکساک صفت رسالت

از آنحضرت علیه الصلوة والسلام اصلا لازم نمی آید از آنکه وعده گرفتن او تعالی شان از

انبیاء علیهم السلام در روز میثاق بر بیان آوردن و نصرت و اوان با آنحضرت صلی الله

علیه وسلم از آیه شریفه **وَإِذ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الْبَنِي إِسْرَائِيلَ** مَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ

حِكْمَةٍ لِيُذَكِّرَ الَّذِينَ أُوتُواهَا أَنْ يَحْكُمُوا حَسْبَ مَا نُنزِلُ مِنَ الْكِتَابِ وَإِنْ حَسِبْتُمْ أَنَّكُمْ

أَبْرَارٌ فَلَا تَحْكُمُوا بِالْحِكْمَةِ الَّتِي آتَيْنَاكُمْ أَنْ تَقُولُوا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ

بِالْحِكْمَةِ الَّتِي آتَيْنَاكُمْ أَنْ تَقُولُوا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ

نفوذ بالله من هذا الاقتضاء و بالفرض اگر الف و لام در العصر برای عهد جایی

قباحتی لازم نمی آید زیرا که بعثت و دعوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اختصاص عصر

دارد و چنانچه او تعالی شان در آیه کریمه **وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ** قسم یاد

کرد و عصر وی صلی الله علیه و سلم و مولانا شیخ عبدالحق دهلوی روح در مدارج میفرماید قسم

یا کردی تعالی درینجا زبان سول چنانکه قسم خورد بجان وی صلی الله علیه وسلم و لا اقیتم

بهدا البلد فاعوذ بالله الصمد من شر حاسد إذا حسد قال

أرحم للرسول وأرطاء کُلِّ وکلِّ آدم الأکرَم وأرحم ماضی مجهول

و کلام برای اختصاص نحو هذا الحصیر للمسجد و در اعطاء متعلق بارحم ای

فی در اعطاء و استعمال و اگر چه بنوی آمده لکن الاصح استعمال بدون فی

و نقل عن سیبویه ان استعماله بفی شاذ کذا فی شرح سلاجبا

و کُلِّ مضاف سوی اولاد و اولاد سوی آدم و مضاف با مضاف الیه موصوف و الا کر

صفت و مطابقت میان صفت و موصوف در تانیث و تذکیر بسبب جمع مکسر بودن اولاد

ضروری نیست و موصوف با صفت مضاف الیه کُلِّ و کُلِّ با مضاف الیه مفعول مالم یسم فاعله قوله

جملة ارحم چون و عاینه نیست بلکه خبریه مدحیه است پس چگونه بصیغه ماضی حکم ستگاری

یافتن جمع اولاد آدم در حشر که در زمان مستقبل قائم و بر پا خواهد شد تواند کرد **اقول**

چون جنسیانه تعالی شانه حبیب خود علیه الصلوة والسلام را در شب معراج از حلالات جنت

و در نزخ و اهل آن آگاه فرمود و رمای عاصیان که از شفاعت سر اسر رحمت خواهد شد

بیشوی صلی الله علیه وسلم کشوف نمود چنانچه صاحب مدارج و غیره ذکر کرده بنا بر ظاهر

اگر خبر ستگاری عاصیان بسبب تیقن آن به کلاباس به قطع نظر ازین ایراد ماضی

در مقام استقبال سوای مواضع اربعه مشهوره معلومه معترض بغیریه سیاق و در جمله خبر یکثیر الوقوع

است چنانچه در آیه ما اغنی عنه مال و ما کسب کما فی الجلالین لما خوفه

بالعذاب فقال ان کان ما یقول بن اخی حقا فانی افتدی منه

بمالی و ولدی نزل ما اغنی عنه مال و ما کسب ی ولده و اغنی

بمعنی یعنی از تنگی پس نظر بر تحقیق وقوع شفاعت از و عدو رب العباد و مقتضای

از الله لا یخلف لیمعاد ارحم یعنی یرحم مستعمل گشته و این بر سبیل تجویز است

کافی قوله علیه السلام من قتل قتیلا فله سلبه ای یقال قتل

لمن هو قریب الی القتل فهذا الجواز بطریق المشارف کذا فی حاشیه

عبدالرحمن و عبدالغفور و حدیث لقتوا موتا کم کلمة لا الا

الله ینزوال است برین فلا خفاء فیہ عند من له طبع سلیم **قوله**

ترجمه انعم که ماضی است به و آریند که مضارع است نوده شده این هم خالی از قبح نیست

مگر آنکه مخفویت آنرا با کشف صحیح معلوم شده باشد **اقول** هر گاه از بیان

سابق ثابت شده که ارحم یعنی یرحم است ترجمه اش بواریند بوجه احسن مطابقت و آرو و

جهت طلاق عنقران بر اهل ایمان نزو اهل ایمان بخوای حدیث ما من عبد ک

لا الا الله ثم مات علی ذلک لادخل الجنة هرگز حاجت کشف نیست

کاشف الغطاء تبارک و تعالی غشاوه البصار اهل ارتباب را برودار و **قول نیز**

بجمله اولاد اوم کافرین هم هستند و عدم مغزویت آنها بنقص قطعی ثابت شده **اقول**

معترض لفظ الاکرم را صفت اوم تصور نموده حالانکه صفت اولاد است کما مر فی الشرح

و درین اقتباس است از آیه **لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ الْاٰیةِ** و مراد از اولاد اکرم در اینجا

اهل تقوی اند بدلیل **قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاهم** و اهل تقوی بر سه

نوع اند یکی امیاء علیهم السلام و دوم اولیا و صالحین و سوم بمصدق حدیث من شهد

ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله حرّم الله علیه النار عامرین

اند و شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حق فرق ثلثه مذکوره ثابت است و بسند

از دلائل ساطعه که بر ثبوت شفاعت ناطق است مر قوم میشود **قال الله تعالی عسی**

ان یعبثک ربک مقام محمود او قال عرشانه **و کسوف یعطیک**

ربک فترضی و فی الحدیث **لقد سی کلم یطلبون رضا**

وانا اطلب رضانتک و در صورت ایقاع الاکرم صفت از اوم چنانکه معترض

قرار داده نیز شفاعت آن شفیع کرم صلی الله علیه و سلم برای جمیع اولاد اوم عمومآ

ثابت است از آنکه شفاعت بر دو قسم است یکی کبری که عبارت از فرو نشاندن هوا

محشر و حرارت شمس و جزان است و این عام و شامل است بر جمیع مومنان و کافران

کما فی الحدیث ادم ومن دونه تحت لوانی و دیگر صغری که آن را
 رسانیدن عامیان است از عذاب و وزخ و این مخصوص است بمؤمنان بکافران چنانکه
 سابق در صورت تخصیص مسطور پس در اینجا اگر صیغه غفر مستعمل می شد مخفویت هم
 بنی آدم حسب ادعای معترض مفهوم میگشت نه در آنچه که مشق از رحمت است و آیه
 کریمه ما ارسلناک الا مریحمة للعالمین مصرح شمول و عموم رحمت آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم است بر جمیع عالمیان که همان وسیله جمیده در دنیا از مسیح صورت
 نزول قهر و آفت که پیشتر جاری بود و در عقبی از بول و سبیت و اشد اذیت
 که بر این طاری باشد نجات یافتند و خواهند یافت پس معترض با وجود ثبوت و
 تحقق شفاعت عاقله از دلائل قاطعه قائل بآن نشده فعوذ بالله من هذا الاغشاق

قول بعضی قطعی ثابت شده ان الله لا یغفر ان یشرک به و ینفر ما

دون ذلك الا ینه **اقول** حسبما ینتقل قاور و توانا است که ما وون

شکر بر ایام زود اما حقوق عباد را بمقتضای حدیث و دیوان لایز که الله تعالی

ظلم العباد فیما ینهم حتی یقتضی بعضهم من بعض هرگز غفور نفرماید

ما لم یقتض صاحب الحق **شعر** جوابا به تنخوا عقد فور بنا؛

لعن عمل اسلفت لا غیر تسأل؛ **قال** سعد کل مسلم سلك؛